

سیری گذرا در روند استعماری کنونی کشور در پرتو رساله

"تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء"

اثر زنده یاد «رهبر»

نشر دوم با اندک ویراستاری

به مناسبت بیست و دومین سالگرد جاودانه شدن

فرزانه انقلابی دوکتور «قیوم رهبر»

متفکر و سازمانده «ساما»

نگارش: احمد برومند

نشر اول: ششم دلو ۱۳۸۹ ش / بیست و ششم جنوری ۲۰۱۱م

نشر دوم: ششم دلو ۱۳۹۰ ش / بیست و ششم جنوری ۲۰۱۲م

بازنشر: ۳۱ جوزای ۱۳۹۷ ش / ۲۱ جون ۲۰۱۸م

سیری گذرا در روند استعماری کنونی کشور

در پرتو رساله

"تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء"

مقدمه:

در معرفی زنده یاد «قیوم رهبر» آثار و مقالات زیادی به تحریر درآمده که هر کدام زوایای گوناگون این شخصیت ارجمند را بازگو می کند. در شناخت بیشتر رهبر می توانید به نوشته های جامع و پرمحتوای سازمان و رفقای در همین پورتال، به ویژه مقاله ای که به همین مناسبت در این صفحه نشر شده، مراجعه نمائید و ابعاد مختلف شخصیت "رهبر" را از دید نزدیک ترین همراهان و همزمان او بشناسید.

اما چند کلمه ای هم از ما:

"قیوم رهبر" نامی است در قطار جاودانگان تاریخ که نباید و نمی شود فراموشش کرد. او از فرزاندانی بود که زندگی شان را نثار انقلاب و مردم نمودند. "رهبر" در زمانی سکان کشتی به خون جولان "ساما" را به دست گرفت که آن گردان رزمنده از زیر ضربات مرگبار سوسیال امپریالیسم و ارتجاع هار و مزدور مذهبی نیمه جان برآمده و باید به مداوا می پرداخت. در چنین حالتی دو میکروب مضر و خطرناک "تسلیم طلبی" و "لیبرالیسم" که نام "تازه اندیشی" بر خود نهاده بود، نیز گلولی "ساما" را می فشرد، که در صورت رشد نامیمون شان "ساما" دیگر روح رزمندگی و انقلابی اش را از دست می داد. مبارزه علیه این دو میکروب کشنده به شیوه های مختلف در درون سازمان جریان داشت و رفقای توانمند و مجربی آن را به پیش می بردند، ولی قرار گرفتن "رهبر" در پیشاپیش این مبارزه به آن رونقی دگر بخشید. رهبر با تحلیل های عالمانه اش سیمای کریه این دو انحراف خطرناک را معرفی و با برخورد های خردمندانه اش آن ها را لجام زد. در آن زمان سرسختان تسلیم طلب با کمک و همراهی "مسئول کمیسیون تحقیق" شان (ضیاء) راه شان را گرفته و به گودال خیانت درگلتیدند. مدعیان "اندیشه های تازه" نیز که به قول خود شان "رهبر" و رفقای اصولی اش حتی یک حرف شان را نپذیرفتند، "چوکات تشکیلات پرولتری ساما" را برای خود مناسب ندیده و از آن بریدند.

ما در این جا اثر پربهای رهبر "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء" را که به هر دو انحراف فوق برخورد نموده و "تازه اندیشی" را نیز از بنیان های فکری تسلیم طلبی معرفی نموده، مختصراً به مذاقه می نشینیم و تطبیق آن را در تبارز این انحرافات در شرایط کنونی (تکرار تاریخ!!) به بحث می گیریم. در این نوشته طبعاً از آن اثر گرانسنگ و حتی جمله بندی هایش با گیومه و بی گیومه بهره فراوان می بریم.

الف- سیری گذرا بر نکاتی از رساله

"تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء":

در این رساله زنده یاد "رهبر" مسائل زیاد و مهم فلسفی، اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی را مطرح نموده که خواننده عزیز می تواند در خود آن رساله (در همین صفحه پورتال) آن را مطالعه کند. ما در آغاز کار دو مفهوم "استعمار" و "مقاومت" را از نگاه رهبر بازگوئی می کنیم و بعد به نکاتی چند اشاراتی خواهیم داشت.

"رهبر" برای شناساندن استعمار، تحلیلی ساختاری و عملکردی از استعمار، اهداف، ابزار، روش ها و همچنان از پیوند سرشتی و تاریخی ارتجاع - استعمار به دست می دهد. او می گوید: "استعمار - چه کهن و چه نوین - به مفهوم نفی کننده تاریخ ملت ها، سد کننده تکامل اجتماعات بشری، مسخ کننده هویت فرهنگی انسان ها، مدافع بدترین و فجیع ترین انواع بهره کشی، ظلم، تعدی و مناسبات غیرعادلانه میان انسان هاست و نتیجتاً بدترین نوع از خود بیگانگی را نیز با خود همراه دارد". (صفحه ۲۷ و ۲۸ قطع جیبی همان رساله). "استعمار نه به عنوان یک قدرت نظامی صرف، بلکه به مثابه یک سیستم با مردمان جهان - در کشور خودش و در بیرون - طرف است که در این سیستم هم نگرش فکری آن مضمحل است، هم حرکت سیاسی آن و هم نهاد ها و ابزاری که به وسیله آن اهداف خود را برآورده می سازد". (صفحه ۴۰ همان اثر). "در هر جامعه ای گروه هائی از مردم از نگاه تاریخی با استعمارگر وابسته اند." (همانجا ص ۱۶).

طبیعی است که هیچ انسان آزاده ای نمی تواند و نباید با چنین موجود درنده همراه شود، بلکه برحق است که در تقابل چنین هیولای ویرانگر انسانیت، جنبش های مقاومت ضد استعماری شکل بگیرد و فریاد "یا مرگ یا آزادی!" در گنبد دوار جهان طنین افکن شود. ولی با کمال تأسف برخی از این جنبش ها که با ترکیب نامتجانس شکل می گیرند، همیشه به نتایج مطلوب نمی رسند، آن چنان که جنبش مقاومت مردم ما به بیراهه برده شد.

زنده یاد "رهبر" جنبش مقاومت ضد استعماری را به عنوان پدیده ای مرکب، با ترکیب نامتجانس و عوامل متناقض چنین به ارزیابی می گیرد: "جنبش مقاومت ضد استعماری به عنوان نفی یک وارونگی تاریخی فقط می تواند آنگاه به واژگونی کامل آن برسد که خود را به مثابه یک حرکت خود به خودی نفی نماید و تمام تحرک درونی عوامل متناقض را آگاهانه در مسیری هدفمند سوق دهد، انسان حاکم تاریخ گردد و مقاومت تا سرحد آزادی انسان و محیط زیست اجتماعی او ارتقاء یابد. و این فراگردی است پرپیچ و خم، با افت و خیز ها و پیشروی ها و عقبگرد ها، خلاصه دراز مدت نه فقط به مفهوم زمانی، بل به مفهوم منطقی آن." (صفحه ۶۶ همان رساله). زنده یاد "رهبر" در این ارزیابی فشرده، اما جامع از جنبش مقاومت ضد استعماری و روند تطور آن، چگونگی، راه ها و شرایط ضرور فرجام پیروزمند جنبش مقاومت ضد استعماری و فرجام شکست استعمار را در ————— آزادی انسان "مجبور و دوزخی" و حاکم شدن او بر تاریخ برشمرده است. مرزی که در آن "این وارونگی عظیم

تاریخی سرنگون شود و بر روی خرابه های آن انسان مجبور به آزادی رسیده با قامت بلند و کشیده و مشت گره کرده فریاد بزند: **زنده باد آزادی!**"

با این تمهید و برجسته سازی عناصری از بحث رساله " **تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء** " اینک ادامه بحث را با ارزیابی انتقادی دو نوع فعالیت نظری و عملی متعارض " شورش و تسلیم " در فرایند مستعمراتی کنونی افغانستان به طور فشرده پی می گیریم. قبل از ورود به بحث خاطرنشان می سازیم که از نظر ماهیت هیچ فرقی بین تجاوز شوروی سابق و تجاوز امریکا و متحدانش به کشور ما در حال حاضر وجود ندارد، امریکا نیز کشور ما را آن چنان اشغال و مستعمره کرده است که شوروی کرده بود. لذا شعار "**بریده باد زبانی که در برابر تجاوز و اشغال امپریالیستی خاموش بماند!**" هم اکنون نیز همان اعتباری را دارد که در وقت تجاوز شوروی داشت.

ب- نگرشی انتقادی بر دو تفکر و عمل متضاد " شورش و تسلیم "

در روند مستعمراتی کنونی افغانستان

آن رستاخیز شگرف قرن بیستم یعنی جنبش مقاومت ضد استعماری مردم افغانستان در مقابل تجاوز و اشغال استعماری شوروی سوسیال امپریالیستی که " رهبر " در این رساله آن را به ارزیابی گرفته، دارای خودویژگی هائی بوده است. آن حرکت عملی ابتداءً خود به خودی در فقدان حرکت سیاسی همپای آن، در متن عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی عمومی جامعه، فقدان یک جریان تأثیر گذار روشنگر و رهگشا، نفوذ فرهنگی (ایدئولوژیک) و تاریخی نیرو ها ی همسرشت و وابسته به استعمار، عقبگرایی فرهنگی و تسلط ارتجاع سیاسی در منطقه، در چارچوب کلی تناقضات و رقابت قدرت های استعماری، شکل گرفت.

جنبش فوق در متن اوضاع و شرایط دشوار و بغرنج پیشگفته، علی رغم " شور انقلابی توده های میلیونی "، با کمبود امکانات مادی - تخنیکی در فقدان یک پایگاه مستحکم انقلابی، با عقبگاه ستراتیژیک عقب مانده، ارتجاعی، طماع و مداخله گر؛ آن طور که " رهبر " در این رساله پیش بینی کرده بود، با سیر در " ابعاد ناخواسته "، از آن اهداف و مضمون آزادی خواهانه نخستین که ملهم از شور انقلابی توده های میلیونی بود، منحرف شده و با تسجیل رهبری نیرو های همسو و همسرشت با رقبای استعماری روس و ارتجاع منطقه، در دائره رقابت های امپریالیستی و اهداف استعماری - ارتجاعی در اوج جنگ سرد میان دو بلوک امپریالیستی قرار داده شد.

در نتیجه، با وجود شکست اراده برده ساز سوسیال امپریالیسم شوروی و حاکمیت پوشالی مزدور آن در میدان جنگ افغانستان، فرجام این شکست نه به پیروزی مردم ما، بلکه به استقرار سلطه خونین ویرانگر و حاکمیت تئوکراتیک نیرو های طبقاتی و سیاسی ارتجاعی همسو و هم سرشت با امپریالیسم جهانی منجر شده و حدود یک دهه دوام کرد. البته بخش هائی از کمپرادوریسم شکست خورده روسی مثل باند های " پرچم " و " خلق " و سایر نیرو های ذخیره روسی بر پایه همسرشتی تاریخی و پیوند های قومی در آن مدغم شدند.

اما در اوضاع و شرایط پس از جنگ سرد و فرو پاشی امپراتوری روس و تهاجم ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و نظامی بلوک امپریالیستی غرب در تلاش برای جهانی سازی حرکت سرمایه با منطق نولیبرالی و رفع انارشی و موانع گستاخ فئودالی این حرکت، یک بار دیگر کشور ما مورد هجوم قرار گرفت. لازمه این تحول باز هم منفی، تجاوز نظامی و اشغال افغانستان بود که به سردمداری امپریالیسم اشغالگر امریکا و شرکای امپریالیستی آن صورت گرفت.

در فرایند مستعمراتی جاری کشور ما که یک دهه را در قفا دارد، نقش و موقعیت تاریخی طبقات اجتماعی و نیرو های سیاسی آن همچون دوره اشغال روس در وجود دو تفکر و عملکرد متضاد "شورش و تسلیم" در مقابل اراده برده ساز امپریالیستی و اهداف غارتگرانه آن قابل تأمل است.

چنانی که "رهبر" تذکر داد و امروز در کشور خویش شاهدیم، استعمار با قدوم نامیمون خود در کشور مستعمره و تحت سلطه، مصائب و سیه روزی های بیشماری را بر گرده خلق ها تحمیل می کند. استعمار هر کجا پا می گذارد، به عنوان یک سیستم وارد می شود که در قالب آن به گفته رهبر نگرش فکری، روش ها و نهاد ها و ابزار هایش در هماهنگی کامل با اهداف استعماریش عمل می کنند. طوری که مشاهده شد، امپریالیست های متجاوز و اشغالگر در کشور ما این بار نیز به منظور تحمیل و اغوای خلق کشور ما اهداف استعماری و غارتگرانه خویش را با روپوش های فریبنده اشاعه "تمدن" و "دموکراسی"، "باز سازی" و "نجات مردم از چنگال طالبان" و غیره از انظار مستور می سازند و حاکمیت استعماری را در قالب های اغواگر ارائه می دارند. همچنان امپریالیسم اشغالگر در ادامه اشغالگری اش به کشور ما روی نیرو های معین طبقاتی و سیاسی تکیه اساسی دارد و در وجود آن ها پایگاه اجتماعی خود را بنا می کند. نیرو های ارتجاعی و استثمارگر و احزاب رنگارنگ (خلق، پرچم و اخوانی های سنی و شیعه و...) نماینده آن ها در کشور ما هم دیروز و هم امروز خصلتاً با استعمارگر و اشغالگران پیوند سرشتی دارند و زائیده آن هایند. این نیرو ها در عصر کنونی اصلاً نمی توانند بدون وابستگی به قدرت های امپریالیستی در مقابل سیل بنیان کن خشم خلق ها تاب آورده و به حیات ننگین و طفیلی گرانه شان دوام بدهند. امپریالیسم جهانی هم در کشور های وابسته و تحت سلطه خود به چنین پایگاه اجتماعی نیاز دارد. بخش هایی از نیرو های ارتجاعی کشور (فعال طالبان) به قول «رهبر» "اگر چه گهگاهی ممکن است در مقابل استعمارگر مشخص قدعلم کنند، ولی بدون از محدوده وابستگی نمی توانند حرکت نمایند. اگر هم علیه یک استعمارگر می جنگند، سرنوشت خود را به استعمارگر دیگری پیوند می زنند."

زنده یاد "رهبر" موقف "خلق" و "پرچم"، این منادیان و عاملان انقیاد ملی و مسببان بربادی کشور و مردم ما، و سائر نیرو های ذخیره روس در زمان اشغال افغانستان توسط روس اشغالگر را چنین می دید. و امروز هم بر اساس همان اصل سرشت و سرنوشت و پیوند تاریخی با استعمار و در نقش زائیده آن، باز این باند های مزدور در همان

نقش در فرایند مستعمراتی کنونی جامعه ما سرنوشت خویش را با امپریالیسم اشغالگر گره زدند. برای این باند های وطنفروش فرقی نمی کند که استعمار گر مشخص کیست و وطن را به کی می فروشند!

از همین منظر می توان نیرو های ارتجاعی مربوط به اسلام سیاسی و مدافعان برج و باروی فئودالیسم را به تحلیل گرفت. این نیرو های ارتجاعی مزدور و برده صفت در عین زمانی که علیه روس و مزدوران آن به جنگ فرستاده می شدند، در دائره رقابت های استعماری بر اساس همسوئی طینت و طبیعت شان با استعمارگر و در نقش زائده آن، غلظت وابستگی و ماهیت ذاتاً تسلیم طلبانه خود را نمایانده و بر پیوند تاریخی ارتجاع — استعمار عملاً صحه گذاشتند. مزید بر آن، نیرو های فوق حتی در دهه مقاومت ضد تجاوز شوروی ماهیت مزدوری و تسلیم طلبانه خویش را در برابر استعمار روس و حاکمیت پوشالی ایادی آن به نمایش گذاشتند. مثال های برجسته آن روابط پنهانی سران و قومندانان احزاب اسلامی از جمله شورای نظار مسعود، جمعیت اسلامی ربانی، حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار، حزب وحدت اسلامی، حرکت اسلامی و سائر دهاره های اسلامی در آن دوره اند.

بر اساس همین اصل پیش گفته، "طالبان" هم به عنوان یک نیروی ارتجاعی مزدور چه در زمان تشکیل شان، چه در زمان حکومت داری و چه در دوران فعلی اشغالگری امپریالیسم امریکا و ناتو، اگر هم به مصلحت علیه استعمارگر موقتاً می جنگند، سرنوشت خود را به عنوان یک نیروی مزدور با اهداف استعماری و ارتجاعی از زوایای دیگری پیوند زده اند. **و چه بسا که در یک تبانی مکرر با همسلکان مزدور دیگر شان شامل حاکمیت مستعمراتی شوند.** (تأکید مجدد: احمد برومند)

باز چنان که مشاهده شد، در آستانه و در جریان تجاوز نظامی و اشغالگری امپریالیسم جهانی به کشور ما در اکتوبر ۲۰۰۱م همین نیرو های مرتجع و مزدور اسلام سیاسی اعم از سنی و شیعه در هماهنگی با بقایای باند های "خلق" و "پرچم"، لشکر جرار و مقدمه الجیش تجاوز و لشکر کشی امپریالیستی به کشور ما شدند. بر همین مبنا این نیرو های مزدور ارتجاع اسلامی از موضع طبقاتی " فئودال — کمپرادوری" طی این فرایند جاری مستعمراتی کشور ما، پایه های اجتماعی امپریالیسم اشغالگر را و ستون فقرات اداره مستعمراتی را در سه رکن اساسی آن (حکومت، پارلمان و قضا) ساخته و شریک جرم و جنایت، بهره کشی و غارت امپریالیستی هستی کشور ما بوده و هستند. بر مبنای این واقعیات مشهود و تحلیل مشخص است که می گوئیم: **تضاد عمده هم اکنون تضاد خلق ما با امپریالیسم و ارتجاع است.**

چنان که دیده شد، امپریالیسم امریکا در کشور اسیر ما برای تحمیل اراده برده ساز خود با درس گیری از تجارب شوروی، در پهلوی اعمال قهر؛ از وسائل، شیوه ها و نیرنگ های ظریف و غیر قهری (حلوای زهرآلود) نیز بهره گرفته است تا حد اکثر نیرو را در پایگاه استعماری بسیج کند. اگر دیروز «قیوم رهبر» "اسپ تروا" را در وجود سازمان های سیاسی، اجتماعی و مسیونر های مذهبی و یا کمپنی های تجارتي می دید که راه را برای استعمارگر

می گشودند؛ امروز در کشور اشغال شده و اسیر ما، در پهلوی ماشین جنگی امپریالیستی و اداره مستعمراتی، در پهلوی ارتش و پولیس و استخبارات و پارلمان پوشالی و محاکم سری و علنی، در پهلوی زندان ها و مراکز شکنجه پیدا و پنهان رسمی و شخصی اشغالگران و ایادی شان، "اسپ تروا" را در وجود مراکز سیاسی، اطلاعاتی، امدادی، انکشافی و علمی اشغالگران، در وجود دلال استعمار و سرمایه کمپرادوریش که کالا و سرمایه وارد و هستی ما را غارت می کند، در وجود سرمایه مختلط امپریالیستی، کمپرادوری و مافیائی در عرصه های مخابرات، رسانه ها، ساختمانی، مواد مخدر و...، در وجود ان جی او های غارتگر، احزاب سیاسی علنی ثبت شده و نهاد های به اصطلاح «جامعه مدنی» می توان دید. این خیل مزدوران آگاه و ناآگاه به گفته رهبر راه را برای استعمارگر می گشایند و در خدمت اهداف غارتگرانه امپریالیستی قرار دارند و حاکمیت استعماری را از کران تا کران کشور برده و فرهنگ او را ترویج می کنند.

"رهبر" می گفت :

"دلال استعمارگر و استثمارگر بومی اعضای حکومت را می خرد، به پارلمان ها وکیل می فرستد، سازمان سیاسی به وجود می آورد، روشنفکر و هنرمند و... را به خدمت می گیرد، در مؤسسات تعلیمی رخنه می کند" و ابزار سرکوب خود را دارد. امروز در کشور اسیر ما که مردم آن به زنجیر جبر استعمار امپریالیستی گرفتار اند، دستگاه های سیاسی و اطلاعاتی خود اشغالگران مستقیماً اجرای وظائف فوق را هدایت و نظارت می کنند و همه را در قالب حاکمیت استعماری در قبضه خود دارند. سازمان جاسوسی بدنام و خون آشام CIA امریکا از طریق اعلان در تلویزیون های افغانستان برای خود عضو گیری می کند. از وزیر و معین و وکیل تا ولسوال را خود شان باید تائید و یا "OK" کنند.

امروز امپریالیست های اشغالگر حکومت، پارلمان پوشالی، قوه قضائی و ابزار سرکوبگر اداره مستعمراتی را خلق کرده و تمویل و نظارت می کنند. امپریالیست ها برای کشور مستعمره ما قانون اساسی و قانون احزاب را به گونه ای تدوین کرده اند تا منافع، اهداف و عملکرد همه جانبه آنان در آن وثیقه خیانت ملی تضمین شود. امپریالیست های اشغالگر در پرتو این قوانین خود ساخته و در زیر چتر حمایت امپریالیستی و در مکتب غدر و خیانت ملی، احزاب سیاسی فاسد، دست نگر و وطن فروش را به وسیله شقی ترین افراد خودفروش و مفسدین فی الارض و خائنان و تسلیم طلبان ملی ایجاد و تمویل می کنند تا در کشوری اشغال شده و فاقد استقلال ملی مشق دموکراسی کنند و با استثمارگران "پیمان" دوستی ببندند.

مزید بر این ها، اشغالگران در کشور ما در بخش کار نفوذی و تجزیه ای شان در میان نیرو های انقلابی خصم امپریالیسم و ارتجاع، عده ای افراد منحرف، تسلیم طلب، حریص و تشنه قدرت را در وجود گماشتگان خود تعبیه کرده اند. این گماشتگان وظیفه دارند به تبلیغ "تئوری بقاء دشمن"، ترویج یأس و بیهوده و ناممکن بودن مبارزه در افغانستان اشغالی و ایجاد تفرقه در میان گروه ها و سازمان های ملی، دموکرات و انقلابی بپردازند. در مواردی

هم امپریالیست های اشغالگر توانسته اند به کمک استخبارات کشور همسایه گروهی را در لفافهٔ چپ و با شعار های چپروانه ایجاد و تمویل کرده و زیر نام های "کمونیست- مائوئیست" در نقش ستون پنجم خود به منظور سبوتاژ به داخل جنبش انقلابی بفرستند. این دهارهٔ تعبیه شده پس از مدتی فعالیت تخریبی در نقش گماشتهٔ امپریالیست ها و استخبارات کشور همسایه در حاشیهٔ جنبش انقلابی کشور، فعلاً به صورت علنی در شکل "کمپرادور یسم سرخ" در بخش فعالیت های ان جی او ئی پیشاپیش تسلیم طلبان مصروف خدمت به امپریالیست های اشغالگر و خیانت به مُلک و میهن است.

در عرصهٔ فرهنگی نیز اشغالگران علاوه از نهاد های فرهنگی ادارهٔ مستعمراتی، تعدادی روشنفکر و هنرمند اخته، طماع و فرصت طلب را با منطق نولیبرالی در نهاد های فرهنگی و رسانه های خودساختهٔ خویش بسیج کرده اند. وظیفهٔ اصلی این نخبگان، فرهنگیان و روشنفکران اخته و زبان بریده، علاوه از گرم کردن بازار غول های رسانه ئی و میدیای سود جو، در واقعیت امر عبارت بوده است از خدمت در جبههٔ فرهنگی استعمار امپریالیستی به نفع اشغال کشور ما و تقدیس وضعیت اشغالی کشور در عین ایجاد تفرقه بین مردم به اشکال مختلف قومی، لسانی، مذهبی و غیره.

مفهوم سازمان پیشتاز:

"رهبر" سازمان پیشتاز را نمایندهٔ فکری — سیاسی و گردان رزمندهٔ کتله های عظیم تاریخ ساز می داند که در تناقض آشتی ناپذیر با استعمارگر و استثمارگر بومی قرار می گیرد و صرفاً نه برای قدرت و حاکمیت، بلکه اساساً برای دگرگونی های فراگیر و بنیادی می رزمند. این یعنی چه؟ معنی این تعریف و تبیین رهبر از سازمان پیشتاز اینست که همچو سازمانی دارای خصلت مشخص طبقاتی بوده و به عنوان نماینده و پیشآهنگ سیاسی طبقهٔ کارگر و سائر طبقات زحمتکش جامعه با تکیه بر مواضع ایدئولوژیک پرولتری یعنی مارکسیسم- لنینیسم- اندیشهٔ مائوتسه دون موضعگیری انقلابی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی داشته و از این موضع مدعی رهبری انقلاب ملی — دموکراتیک کشور و تکامل پیگیر و بی انحراف آن تا رسیدن به جامعهٔ عاری از طبقات و هر گونه ستم است. یک سازمان پیشتاز دارای اساسات ذیل است:

۱— مبانی فکری — اعتقادی یعنی ایدئولوژی رهنما (مارکسیسم — لنینیسم — اندیشهٔ مائوتسه دون).

۲— خط مشی سیاسی و برنامهٔ حد اقل و حد اکثر. یعنی داشتن مشی مستقل ملی و انقلابی و نفی هرگونه وابستگی برای پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین در جامعهٔ ما با شعار آزادی ملی، دموکراسی، عدالت و ترقی گستردهٔ اجتماعی (برنامهٔ حداقل) و تکامل آن به انقلاب سوسیالیستی تا گذار به کمونیسم و جامعهٔ بدون طبقه (برنامهٔ حد اکثر).

۳- ابزار تشکیلاتی با اصول و ضوابط ناظر بر آن. یعنی تشکیلاتی که از درون مردم بر اساس اراده آگاهانه اعضایش به وجود آمده و بر مبنای اصول پرولتری سنترالیسم دموکراتیک استوار باشد.

اینست درک زنده یاد رهبر و همزمانش از سازمان پیشتاز (در رساله اش و در برنامه ساما بخوانید)، چیزی که رهبر برایش از هستی خود مایه گذاشت و چنین است فهم ما نیز از سازمان پیشتاز. هر نهاد و تجمعی که بر این مبنای استوار نباشد، سازمان پیشتازی که "رهبر" می گوید، نیست. یا از اصولش اشتباهاً منحرف شده که باید با انتقاد و انتقاد از خود به اصلاح خود پردازد و یا توسط عده ئی منحرف به بیراهه بُرده شده که در آن صورت پای خیانت به آرمان، طبقه، تاریخ و زحمت و خون ماندگان و رفتگان آن سازمان در میان است. در این صورت اعضای وفادار به آرمان، تاریخ و جانبازان نه تنها نباید از افراد منحرف و احیاناً خیانت کار دنباله روی کنند؛ بلکه باید با قاطعیت تمام علیه منحرفان، در هر پُست و مقامی که باشند و هر شکل و پوششی که به آن بدهند، مبارزه کنند و سازمانشان را از لوٹ پلیدی ها پاکیزه نگهدارند. این انحرافات در جامعه استعمار زده ما خیلی زود دامن افراد جاه طلب عقده ئی، افراد فرسوده و خسته از مبارزه، فرصت طلبانی که در هر حالت دنبال سود خود هستند، عناصر متزلزل و بی مایه از نظر فکری و غیره - که متأسفانه هم اکنون تعدادشان هم کم نیست - را می گیرد.

بر طبق تحلیل رهبر، در یک جامعه اشغالی - مثل جامعه امروز ما- "در متن اوضاعی که تعدادی از نیرو ها هم سرنوشت استعمار اند؛ برخی از لحاظ تاریخی در سنگر استعمار قرار دارند؛ عده ئی در پابندی خونی، قومی و محلی خود را به دامن استعمار می اندازند؛" برخی منسوبان سازمان انقلابی هم در میان این امراض گهگاهی دچار وسوسه شیطانی شده و چون می بینند که "دیگران همه سیاسی شده اند، ولی ما هنوز به صورت یک سازمان - حلقه بین - باقی مانده ایم؛" با این جریان عقبگرا و تسلیم طلبانه همونوا شده و در میدان سیاست امپریالیستی اینان نیز با مشق سیاست، "سیاسی" می شوند؛ هوای سیاست مدار علنی بودن به سرشان میزند؛ ان جی او ساز می شوند؛ هوس مأموریت های بلند رتبه وسواس شان می کند و آرمان موتر و خانه لوکس همراه با بادیگارد و داشتن باغ و تاک و زمین را در دل می پروراند. گاه در این زمینه به دلالتی هم می پردازند. چنین افرادی هرگز راهیان راهی که "رهبر ها"، مجید ها، یاری ها، رستاخیز ها، داکتر فیض احمد ها، بهمن ها و سائر پیشتازان جنبش انقلابی به خون خویش ترسیم نموده اند، به حساب نمی آیند.

"رهبر" ایجاد فتور در سازمان پیشتاز و بروز تسلیم طلبی ملی یا طبقاتی در همچو سازمانی را نتیجه انحراف جزئی یا کلی از خط ایدئولوژیک - سیاسی و یا زاده اشتباهات در سبک کار و یا درک نادرست از مسائل در جریان تطبیق خط انقلابی در جامعه می داند، نه محصول همآهنگی و همسوئی طینت و طبیعت انقلابیون با استعمار - ارتجاع یا به قول شاعرانه، "اقتضای طبیعت" آن ها. اما هرگاه این همسوئی تئوریزه شود، درست قلمداد شود و بر آن پافشاری کنند؛ آنگاه دیگر تغییر طبیعت است که به خیانت منجر می شود.

آن چنانی که زنده یاد رهبر در رسالهٔ تئوریک و آموزندهٔ "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء" در شرایط آن روز جامعهٔ ما برشمرد، امروز نیز در کشور اشغال شدهٔ ما تسلیم طلبی ملی در مقابل امپریالیسم اشغالگر و تسلیم و سجود در مقابل اهریمن اجتماعی به اشکال متنوع و در عرصه های ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی، فرهنگی و غیره در میان طیف های سیاسی و طبقات اجتماعی جامعهٔ ما از جمله در میان گردان های جنبش انقلابی و افراد منسوب به آن ها سر زده است. در ذیل برخی از موارد بروز پدیدهٔ تسلیم طلبی را در روشنائی این تحلیل تئوریک - سیاسی "رهبر" در میان نیرو هائی که اصالتاً پیوند طینت و طبیعت با امپریالیسم و ارتجاع ندارند (و یا چنین ادعائی می کنند)، به اختصار بررسی کرده و در معرض دید و قضاوت خواننده قرار می دهیم:

"رهبر" در رسالهٔ فوق، انحرافی را در جنبش و جامعهٔ ما در دههٔ مقاومت ضد روسی به نقد کشیده و آن را انحراف سیاسی - نظری (تئوریک) نامید. این انحراف در شرایط آن روز، مناسبات میان آزادی ملی و دموکراسی را درک نمی کرد و به مطلق ساختن قطب دموکراسی در شرایط عمده بودن خواست **آزادی ملی** در میان نیرو های مقاومت ملی می پرداخت. این انحراف تسلیم طلبانه در آن وقت استدلال می کرد که:

"فئودالیسم (نیرو های ارتجاعی) سدی است در برابر رسیدن به آزادی، لذا برای رسیدن به آزادی باید این سد را از میان برداشت و محیط **دموکراتیک** برای رشد نیرو های آزادیخواه فراهم ساخت. برای رسیدن به این مأمول، می توان با استعمار که واقعاً با فئودالیسم در حال جنگ است، همراهی کرد".

این انحراف سیاسی - نظری در نتیجهٔ این درک نادرست از مناسبات آن دو، و با مطرح کردن پیش شرط دموکراسی و مطلق ساختن آن، به گونه ای به نفی مقاومت ملی می رسید. انحراف متذکره بدین وسیله به نوعی تسلیم طلبی در مقابل استعمار روسی منجر می شد و قربانی هائی هم از جنبش مقاومت گرفت. "رهبر" و "سامایش" قاطع ترین برخورد را درمبارزه با این انحراف ثبت تاریخ ساخته اند.

در اوضاع جاری کشور ما در تحت حاکمیت مستقیم امپریالیسم امریکا و متحدانش، آن انحراف یعنی عمده ساختن دموکراسی و "مسألهٔ روز کشور را مسألهٔ دموکراسی" خواندن و آن را به جای مسألهٔ عمدهٔ کشور یعنی **آزادی ملی** نشانیدن، تکرار همان تراژیدی است که تئوریسن های مراهق آن را، در صورت تداوم تا مرز خیانت پیش می برد. با سیری در آفاق اندیشهٔ تسلیم طلبان نوین نیز به همان نغمهٔ فرسودهٔ تسلیم طلبان کهن مواجه می شویم. این ها نیز می گویند:

"اوضاع ملی و بین المللی به ضرر نظام های بستهٔ فئودالی در حرکت است و نظام یاد شده هیچ شانسی برای بقای طولانی ندارد. این وظیفه و رسالت اولیهٔ مردم کشور و پیشاپیش نیروهای ملی، انقلابی و دموکراتیک است تا این کوه سیاه را از دوش جامعه برداشته شاخ و پنجه های زهر آلودش را به شکل بنیادی از پیکر جامعه و

تاریخ برکنند. با وجود این نظام کشنده نه تنها جامعه از رفتن به سوی ترقی و رفاه باز می ماند، بلکه هیچ گاهی به استقلال واقعی نخواهد رسید". در ادامه آن تئوریسن های تسلیم طلب نوین نیز دستور می دهند که "شعار دموکراسی و مبارزات دموکراتیک شعار اصلی این کاروان می باشد". این دقیقاً همان شعار تسلیم طلبانه قبلی است که از طرف نیروهای انقلابی، به ویژه "ساما" تحلیل، تجزیه و طرد شده است.

به پاسخ این تئوری تسلیم طلبانه نیز همان پاسخ زنده یاد "رهبر" را می آوریم که می گفت: "مطلق کردن قطب دموکراسی و عدم توجه به حدود و ثغوری که دموکراسی در این مقطع تاریخی در چارچوب آن بایستی حرکت کند (و آن چارچوب آزادی است) و جدا کردن آن از مسأله عمده مقطع کنونی ما (آزادی)، لامحاله پیروان این نظر را به منجلابی می کشاند که برای بیرون شدن از آن "دست خود را در دست شیطان می دهند" و در نتیجه پایه های تسلیم طلبی را بنیان می گذارند." (رساله تسلیم طلبی، ص ۴۳).

بلند کردن این شعار در واقعیت امر بلند کردن شعار اشغالگران است که با "مسأله روز" نامیدن دموکراسی، می خواهند مسأله روز کشور اسیر ما یعنی **خواست عمده آزادی ملی** به فراموشی سپرده شده و در ضمن عده ئی افراد کوتاه بین و سطحی نگر را نیز در دام آن گیر بیاندازند. متأسفانه برخی از محافل و افراد لیبرال، دموکرات و حتی عناصر چپ انقلابی با این انحراف سیاسی - نظری عملاً در صف حاکمیت استعماری و در روند تسلیم طلبی ملی قرار گرفته اند. مزید بر این، نتایج زیانبار عملی عمده خواندن دموکراسی در این مقطع تاریخ ما در میان طیف های سیاسی متذکره عبارت بوده است از شیوع مرض انحلال طلبی، انجی اوئیسم و رو آوردن به طرف ایجاد احزاب علنی ثبت شده، پارلمانتاریسم و آغاز مشق و تمرین دموکراسی (در واقع کاریکاتور دموکراسی لیبرال)، خودفروشی و سقوط برخی از این افراد معامله گر و دمساز با دشمن تا سرحد خیانت آشکار ملی.

اگر در شرایط امروزی در میان فعالان گردان های انقلابی کشور ما که خصم امپریالیسم و ارتجاع اند و رسالت شان هم برانداختن این دو اهریمن است، کسانی یافت شوند که بر اساس عمده خواندن قطب دموکراسی در کشور اشغال شده و اسیرما "تضاد عمده جامعه ما را با فئودالیسم" خوانده و بر مبنای آن تئوری به غایت تسلیم طلبانه و انقیاد طلبانه شان، تضاد های جامعه را به سود اشغالگران خلط نمایند، باید چنین افرادی را افشاء و طرد نمود. چه عاملان این دید و نگرش انحرافی با زیر پا کردن دیالکتیک ماتریالیستی و فراموشی عینیت تضاد ها، به کمک لفاظی و سفسطه با این فرمول بندی نادرست ضد مارکسیستی و ضد تاریخی، با نفی و انکار پیوند سرشتی و تاریخی و "همزاد طبیعی بودن" ارتجاع - استعمار، به نتایج زیانبار سیاسی - نظری و عملی می رسند. پندار واهی آن ها چنین است که گویا "با برجسته شدن تضاد منافع امپریالیسم با فئودالیسم در کشور ما، امپریالیست ها مصمم اند تا با آوردن تکنیک، تمدن، ترقی، بازسازی و دموکراسی در افغانستان، وظیفه تاریخی انقلاب دموکراتیک ضد فئودالی را انجام بدهند. و چون امپریالیست ها در راستای هدف فوق گام برمی دارند، باید این حرکت را تائید کرده و حضور و رهبری شان را در کشور خود پذیرفت و همراهی کرد". "دیروز سوسیال امپریالیسم روس آمد،

مردم ما قیام کردند؛ ولی امروز امپریالیست ها آمده اند که مردم ما را نان بدهند. در نتیجه مردم ما از آن ها استقبال می کنند". اما امروز دیگر تجربه نشان داد که این خود فریبی که به مردم فریبی می انجامد و ره به ترکستان می برد، دروغ شاخداری بیش نیست. زیرا امپریالیست های اشغالگر به جای نان، ویرانی و بربادی بیشتر آوردند.

این انحراف تسلیم طلبانه ملی با عمده خواندن تضاد جامعه مستعمره و اشغال شده ما با فئودالیسم، در حقیقت امر عمده بودن تضاد با دشمن عمده را که امپریالیسم متجاوز و عمال آن است، استتار می کند. این خود مبنای فلسفی و پایه تئوریک تسلیم طلبی و انقیاد ملی است. با نتیجه گیری نادرست فوق الذکر یعنی "عمده بودن تضاد با فئودالیسم" و "نابودی فئودالیسم به وسیله امپریالیسم" (تئوری من درآوردی **تچ** "Touch") و درک نادرست از مأموریت امپریالیسم در کشوری مستعمره، این بینش اپورتونیستی و تسلیم طلبانه به باید های خطر ناکی می رسد، مثلاً:

— باید سازمان انقلابی غیرعلنی را زیر زد تا اثری از آن به جا نماند (باید آن را منحل کرد؟!).

— باید احزاب علنی ساخت و کلاً و حتی فقط پای "کار علنی دموکراتیک" رفت. کار دموکراتیک را هم کاری می دانند که مطابق قوانین حاکمیت مستعمراتی باشد!!!

— باید (ان جی او) ساخت و از آن به میلیون ها دالر سود جست (در واقع غارت کرد).

— باید پُست های بلند دولتی در (دولت مزدور) به دست آورد. و باید های دیگر بد تر از این ها...

این بد ترین نوع تسلیم طلبی و در تکاملش خیانت ملی است. این مبدل شدن به عوامل استعمار است. و این به گفته گرامی «رهبر»، "خیانت عناصر پیشتاز به موقعیت تاریخی خویش" است. در چنین صورتی باز به قول رهبر "حساب این قماش خودفروخته از جمع شیفتگان راستین راه آزادی و انقلاب جداست". اینان سزاوار روسیاهی، نفرین ابدی و محکومیت تاریخی اند.

شیوع فساد ایدئولوژیک، خلع سلاح فکری، مسخ شدن و بی باوری افراد نسبت به بنیاد های ایدئولوژیک در تشکلات انقلابی در مقطع کنونی کشور ما به شکل ذیل هم خود را نمایانده است:

کهنه و مندرس نامیدن بنیاد های فکری - فلسفی سازمان پیشتاز و نفی میراث تئوریک و پراتیک انقلابی قرن بیستم به بهانه "اندیشه های تازه!" و "تنگ و تاریک" خواندن قالب تشکیلاتی آن به وسیله عده ئی. مطرح کردن خواست شکستن و انحلال آن "قالب تنگ" و به جای آن رفتن پای تشکلات باز و کار علنی بی ضرر و سود آور در وجود احزاب از بنیاد فاسد و دست نگر، نمود نوع دیگری از انحراف است. به گواهی تجارب، چنین تفکراتی کار این

افراد را عملاً به سازش، مماشات و زد و بند با مراجع وابسته (بعضاً تا حد دلالتی) و در نهایت به تسلیم طلبی ملی می کشاند. این نیز تازگی ندارد و تکرار ترفند پارینه ایست که " تازه اندیشان " سلف از آن طرفی نبستند. طی بیش از دو و نیم دهه نه "سراب اندیشه های تازه شان" به کسی جالب واقع شد و نه هم توانستند تشکل کارآئی را ایجاد کنند. آن ها کماکان در حاشیه سازمان های دیگر پرسه می زنند تا از سپاهیان خسته و معلول جا مانده از کاروان، مآبر (سرباز غیرمحارب) گیری کنند.

یک چنین افرادی با این تفکر و عمل انحرافی خویش به قول گرنامهیه «رهبر»، "خود را از لحاظ فکری به نفع استعمار - ارتجاع خلع سلاح کرده، مسخ ساخته و سر از گریبان استعمار کشیده اند". اینان به عنوان عناصر انقلابی "با گم کردن قدمگاه خود، به جای این که با چراغی در دست به جنگ سیاهی بروند، طشتی از قیر را به چهره خود مالیده و در سیاهی ناپدید شده اند". سزای این قماش افراد منحرف نفرین و رو سیاهی، و اگر اصلاح نشوند، جایگاه ابدی شان گوشه خاصی از زباله دان تاریخ است.

دیروز در زمان اشغال کشور ما به وسیله سوسیال امپریالیسم روس، "رهبر" در تحلیل هایش تسلیم طلبی را در جانبداری از طرح های "دلسوزانه" و "وحدت گرایانه" در لفافه های "واقعگرایی و منفعت گرایی" و عدم درک تمایزات سیاسی - طبقاتی خود با دیگران در یک گردان انقلابی، شلاق کش می کرد و انقلابیون کشور ما را از عواقب زیانبار آن یعنی تسلیم طلبی و انحلال طلبی برحذر می داشت. در شرایط امروز جامعه و کشور اسیر ما، این تسلیم طلبی "واقعگرایانه" و "منفعت گرایانه" و پراگماتیستی در جامعه، در میان نیرو های سیاسی میانه و به خصوص در میان نیرو ها و عناصر انقلابی دارای خط تمایز با استعمار - ارتجاع، زاده انحراف ایدئولوژیک - سیاسی و بزرگ سازی استعمار به وسیله اینان است. این گونه افراد وقتی خود را در پایان راه و رسالت انقلابی و در پای سد به ظاهر سدید استعمار - ارتجاع می یابند، گمان می کنند تاریخ به پایان رسیده است. لذا در کمال یأس و ناامیدی به گونه سودجویانه و فرصت طلبانه به بهانه "واقعگرایی" به زیر چتر اشغالگران امریکائی و همراهان شان پناه می برند. باز به قول "رهبر" فرزانه، " روسیاهی تاریخی آن ها کمتر از نوکران روس " و امریکا نیست.

شیوع مرض و انحراف انحلال طلبی در میان رهبران و کادر های گردان های انقلابی نشانه انحراف و فساد ایدئولوژیک است که دیگر نیازی به دگرگون ساختن و انقلابی کردن مناسبات اجتماعی و ابزار سازمانی آن نمی بینند. پدیده انحلال طلبی در یک سازمان سیاسی انقلابی گاهی به شکل غیرایدئولوژیک ساختن آن سازمان با انگیزه های سودجویانه غیر انقلابی و در واقع از موضع ایدئولوژیک " لیبرالیسم پراگماتیستی " پیشنهاد می شود. انحلال طلبی با هر انگیزه و نیتی در یک سازمان سیاسی انقلابی خصم استعمار - ارتجاع در کشور مستعمره ما، در نهایت خالی ساختن سنگر ضد استعماری و ضد ارتجاعی از وجود آن سازمان انقلابی است و در نتیجه با تسلیم طلبی ملی و طبقاتی پیوند می خورد.

شکل دیگری از تفکر و کنش تسلیم طلبانه ملی در مقابل امپریالیسم اشغالگر در وضعیت اسفبار جاری کشور ما افغانستان، ناامیدی از انقلاب و دورنمای آنست و به اشکال زیرین تبارز می کند:

این نوع تسلیم و سجود در مقابل واقعیت فاسد کنونی و در مقابل استعمار ، مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و انحرافات رنگارنگ را در درون افغانستان اشغالی در اوضاع و احوال جاری در حکم "خود کشی" دانسته و کلمه "نمیشه!" ورد زبان منادیان آن است. این انحراف در سازمان پیشآهنگ انقلابی و در میان فعالان انقلابی، از ناامیدی و بی باوری به پایه های ایدئولوژیک و مشی سیاسی سازمان انقلابی مایه می بندد. این ناامیدی فرد یا افراد انقلابی در سازمان های پیشتاز در کشور ما در یک دهه اخیر تبارز خود را در اشکال تفکر و عملکرد های انحرافی مختلف داشته است.

گرایشات انحلال طلبانه، عدم برخورد اصولی ایدئولوژیک - سیاسی به قضایا، پیشکش کردن راه حل های جرگه های سنتی و ملک بازی در حل مسائل عمیق و بغرنج ایدئولوژیک - سیاسی، ترجیح لیبرالیسم بر مارکسیسم در بررسی مسائل، مسامحه و بند و بست با منحرفان آشکار و تسلیم طلبان در سازمان های انقلابی و در جامعه، عدم پایبندی و یا نقض صریح اصول و تصامیم جمعی تشکیلاتی، اقدام به کار های کم خطر، بایکوت انقلابیون اصولی، ایجاد فراکسیون در داخل سازمان، اقدام به عمل کودتا گرانه به جای حل اصولی و جامع مشکلات و سرانجام کنار آمدن علنی با منحرفان و... نمود هائی از این ناامیدی و یا زاده آنند؛ که حاملان آن ها را به گودال های خطرناکی پرت خواهد کرد.

زنده یاد "رهبر" در مورد پدیده "یأس" و افراد مأیوس و بی باور به راه، تئوری و عمل انقلابی، چنین ارزیابی و نگرشی دارد: "یأس به مثابه مادر سلسله ای از افکار، روش ها و کنش ها می تواند بدترین نوع سجود و تسلیم را با خود بیاورد. این نوع تسلیم با وقاحت بی نظیری گویا علیه تسلیم و سجود می رزد، ولی مایه درونی آن به تحلیل بردن شخصیت انقلابی و تبدیل آن به عناصری خود مرکز بین، پرعقده و بدبین است که راهی جز انحلال و تسلیم ندارند".

چنان که در عمل و نظر دیدیم، در جامعه طبقاتی و اشغال شده ما طبقات ارتجاعی و استثمارگر بومی آن با استعمار و امپریالیسم منافع، سرنوشت و پیوند تاریخی مشترک دارند. تسلیم طلبی آن ها از این پیوند و از ذات شان مایه می گیرد و جزئی از ذات و هویت آن ها را ساخته و در تفکر و عملکرد این طبقات و نیرو های سیاسی مدافع منافع آن ها بازتاب می یابد. این میکروب تسلیم طلبی ذاتی این طبقات به اشکال مختلف جامعه را آلوده ساخته و به ساحت طبقات دیگر و نیرو های سیاسی آن ها نیز انتقال می یابد. جاودان یاد "قیوم رهبر" در دهه مقاومت ضد روسی مردم ما « شکل عاریتی تسلیم طلبی ملی» در سازمان پیشتاز را سرایت میکروب تسلیم طلبی

از جامعه پُر از تضاد و تناقض به درون سازمان پیش‌تاز می‌دانست. موصوف در این مورد چنین برداشتی دارد: "در جامعه پُر از تناقض ما وسوسه قدرت و شهوت رسیدن بدان، تا آن حدیست که گروه‌ها، لایه‌ها و گرایش‌های متعدد و متناقض حاضر اند برای پیروزی... دست شیطان را صمیمانه بفشارند."

آری! سرایت این خیانت در قالب سیاست رفورمیستی، بخش‌هایی از نیروهای انقلابی را که از بنیادهای محکم ایدئولوژیک - سیاسی برخوردار نیستند، دچار وسوسه ساخته و پای آن‌ها را در جامعه به آن ساحات آلوده می‌کشاند. این نیروها و افراد در صدد آنند تا "از هر طریقی و به هر وسیله‌ای" قدرتی به هم زده و بر پایه آن "راه انقلاب" (!!) را در پیش گیرند.

"رهبر" این را پیوند سیاست قدرت طلبانه با سیاست فریبکارانه می‌دانست. در جامعه اشغالی ما افراد و گروه‌های مدعی مبارزه انقلابی متأثر از دیگران، در همین راه و با همین منطق قربانی این گونه سیاست قدرت طلبانه و فریبکارانه شده و با قرار گرفتن در سنگر دشمن امپریالیستی، علی‌رغم ادعای دروغین و انقلابی نمائی برخی از این گونه افراد و گروه‌ها، آن‌ها عملاً به مبارزه انقلابی پشت کرده‌اند. برخی از آن‌ها تصور می‌کردند که گویا در حالی که NGO و حزب راجستر شده دارند، پروپوزال (پیشنهاد) می‌دهند، تخصیص (Fund) می‌گیرند، هیئت‌های نمایندگی به جلسات جهانی امپریالیستی می‌فرستند، سفرهای سیاسی و دیپلماتیک می‌کنند، و در مراکز جاسوسی و اطلاعاتی اشغالگران سرگردان‌اند و در درگاه آنان به دريوزگی می‌پردازند؛ در عین حال می‌توانند چپ انقلابی و "کمونیست - مائوئیست" نیز باشند و به راه انقلاب و آرمان‌های انقلابی وفادار؟! ولی خوشبختانه دیری نپائید که خود فریبی و مردم‌فریبی این گروه‌ها و افراد آفتابی شد و ادامه دهندگان راستین انقلاب خط سرخ جلی بین خود و این مسخ‌شدگان مردم‌فریب کشیدند.

آخرین سنگری که دیو تسلیم‌طلبی (ملی یا طبقاتی) در شکل‌های انقلابی توانسته است در پناه آن برای مدتی به عمر ننگین خود دوام بدهد، عرصه تشکیلات است. در اوضاع حاکم بر کشور اسیر ما، تسلیم‌طلبی عمدتاً ملی در سازمان‌ها و گروه‌های مدعی مبارزه انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی می‌تواند در پناه و در ازدحام هرج و مرج و آشفتگی تشکیلاتی، فساد و عدم شفافیت ایدئولوژیک و فقدان حسابدی، مأمن امن بیابد. این آشفتگی و هرج و مرج تشکیلاتی در یک شکل انقلابی علاوه از تسلیم‌طلبی ملی می‌تواند زمینه مساعدی برای شیوع و گسترش کلیه انحرافات که در فوق برشمردیم و سائر امراض خطرناک گردد. اگر این حالت انارشی و هرج و مرج سازمانی در یک سازمان انقلابی پایان نیابد، غلبه بر انحرافات و امراض کشنده فوق ممکن و میسر نخواهد شد. ادامه این وضعیت اسفبار و انفجاری در یک سازمان انقلابی و ترس منحرفان از حسابدی، دو انکشاف محتمل را در پیش پای آن ستاد رزمنده انقلابی می‌گذارد:

۱- یا خط اصولی در گردان انقلابی در پرتو مبانی محکم ایدئولوژیک، مشی سیاسی انقلابی و ضوابط روشن تشکیلاتی مؤفق می‌شود بر انحرافات غلبه کند. بدین وسیله خط اصولی انقلابی می‌تواند به اصلاح و تجدید

تربیت منحرفان و اشتباه کاران پردازد و خائن را به جایگاه اصلی شان در چاه ابتذال و رسوائی بفرستد. به قول زنده یاد "رهبر"، سازمان دست اشتباه کاران را گرفته و دست خائن را کوتاه بسازد و به مبارزه انقلابی خود با نیروی بیشتر و با دیدی روشنتر ادامه بدهد. آنچنان که "ساما" در کنفرانس سرتاسری اش کرد.

۲- یا منحرفان از خط انقلاب ضمن ترس از حسابدی و ناتوانی از مقاومت در مقابل صخره سازمان پیشتاز، با سنگ اندازی و سبوتاژ مداوم، نفی، تکذیب و انکار دیگران، ضمن تصفیه با وجدان فلسفی گذشته خویش، راه خویش را از راه انقلاب و پیشکسوتان انقلابی جدا کرده، طی اقدامی بوروکراتیک و کودتاگرانه به شکل اعلان نشده ای به انحلال سازمان می پردازند. در این حالت خط اصولی انقلابی ضمن ناامیدی از اصلاح منحرفان و اشتباه کاران، ناگزیر راه طرد منحرفان را برمی گیرند. در این صورت به تعبیر زنده یاد «رهبر»، " ادامه دهندگان راه پویندگان" را تداوم خواهند بخشید. آن چنان که "سازمان انقلابی افغانستان" کرد و وارث راه جانباختگانش گشت.

اما به گواهی واقعیت های جاری یک دهه اخیر در متن انحطاط همه جانبه جامعه و جنبش ما، متأسفانه منحرفان از راه انقلاب در میان گردان های انقلابی کشور به خون خفته ما، وقتی که تن به اصلاح نداده راه دوم را برگزیده اند، در چاه مذلت سرنگون شده و سرنوشت ذلتباری را برای خود رقم زده اند.

طرق مبارزه با تسلیم طلبی ملی در سازمان پیشتاز و در جامعه:

تسلیم طلبی ملی چیست؟

"هر گونه سازش، ارتباط و همکاری با دشمن عمده و اساسی مردم (اشغالگران و ایادی شان) به منظور درهم و برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر مردم با آن در یک کشور مستعمره و تحت اسارت و اشغال امپریالیستی" و یا "هرگونه تفکر و عملکردی به نفع دشمن عمده (استعمار - ارتجاع) و به زیان منافع ملی و تاریخی مردم در یک کشور مستعمره و اشغالی، تسلیم طلبی ملی است."

الف: مبارزه با تسلیم طلبی ملی در سازمان پیشتاز:

"یک سازمان پیشتاز که از لحاظ ماهوی در تناقض با استعمارگر و استثمارگر قرار دارد، نمی تواند بدون نفی ذات و ذاتیت خویش در پهلوی استعمار بایستد و با او همدست و همدستان گردد." و اگر کسی در پهلوی استعمار بایستد، یا او عضو یک سازمان پیشتاز نیست و یا این که سازمان مربوطه اش یک سازمان پیشتاز نیست، ذات خود را نفی کرده و به تسلیم طلبی درغلطیده است. "انقلابی و پیشتاز بودن" و "در پهلوی استعمار قرار گرفتن" در تضاد آشتی ناپذیر با همدیگر اند.

در جامعه اشغال شده در زیر سیطره جابرانه امپریالیستی - ارتجاعی، فرهنگ برده ساز امپریالیستی گاهی دامن پاک نیرو های پیشتاز انقلابی را نیز در نتیجه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی و وسوسه شیطانی قدرت بدون دانستن تمایز خود با دیگران، تا حدودی می آلود. در همچو شرایطی تسلیم طلبی و عمدتاً تسلیم طلبی ملی در نتیجه عوامل درونی و محیطی، در تفکر و عملکرد سازمان پیشتاز و یا عناصری از آن با نفی ذات خود تبارز می کند.

قلب ماهیت دادن و تنزل یک سازمان انقلابی از طریق غیرایدئولوژیک ساختن آن سازمان و تنزل آن تا سطح مطالبات دموکراتیک لیبرال - رفورمیستی و بد تر از آن قلب ماهیت یک سازمان انقلابی تا سطح احزاب رسمی راجستر شده و قابل قبول برای امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع کشور و...، مظاهر و جلوه هائی از این پلشتی ها و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در میان عده ئی از پیشگامان و فعالان منحرف گروه ها و سازمان های سیاسی انقلابی افغانستان اند. در موقعیت مستعمراتی کنونی کشور ما، تفکرات و کارکرد های انحرافی و ضد انقلابی فوق در مجموع گذشتی است تاریخی به نفع استعمار - ارتجاع و به زیان منافع ملی و انقلابی مردم افغانستان.

زنده یاد "رهبر" در رساله نامبرده هدفمندی، رسالت، اشکال، اهمیت و هکذا عرصه های مبارزه علیه تسلیم طلبی در یک گردان انقلابی را با ایجاز و فشرده گی چنین بیان می کند: "مبارزه علیه تسلیم طلبی در کلیت آن برای سازمان پیشتاز گلیم از آب بدر بردن و سجاده بر دوش کشیدن نیست و گاهی تا سرحد رسالت تاریخی ارتقاء می یابد. و بدین سان است که هم مبارزه ای برون ذاتی و هم درون ذاتی را طالب است تا به عنوان یک حرکت به هم پیوسته متکامل راه را بر تسلیم و انقیاد ببندد و در حرکت پیشرونده خود شورش را تا سرزمین خود آگاهی ملی و اجتماعی برساند."

بلی، همان طور که "رهبر" گفت، خشکاندن ریشه های شجره خبیثه تسلیم طلبی در ساحت سازمان های انقلابی و در جامعه، نه تظاهر و عوام فریبی و نه هم گلیم خود را از آب کشیدن است، بلکه یک مسئله مرگ و زندگی است که حل آن در دستور روز قرار گرفته، ساحات فعالیت درونی و برونی سازمان ها را احتواء کرده و حرکت پیشرونده مبارزاتی آتی آن نیرو های مبارز در گرو آنست.

- در شرایط جاری جامعه و جنبش انقلابی ما، مبارزه قاطع، مؤثر و همه جانبه علیه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی و تسلیم طلبی زاده آن در نهاد های انقلابی و یا مدعی انقلاب، فقط با توسل جستن و مراجعه به مبانی محکم ایدئولوژیک، مشی سیاسی انقلابی و ضوابط روشن تشکیلاتی این نهاد ها در تمام ابعاد و اجزای این مبارزه و عمل پیگیر به آن در گستره سازمانی ممکن است. با وجود مبارزه پیگیر علیه استعمار و ارتجاع، پیشبرد این مبارزه هم در ساحت و روابط درونی و هم در مناسبات بیرونی و محیط اجتماعی آن، وظیفه نیروی انقلابی است.

- سازمان های انقلابی و اعضای آن ها ضمن خود شناسی و احراز مجدد جایگاه انقلابی خود، باید در پرتو ارزش های تئوریک - سیاسی شان، به درک و تبیین علمی و واقع بینانه مارکسیستی از امپریالیسم، مأموریت، اهداف، ابزار

و روش های آن برسند و علیه درک انحرافی و تسلیم طلبانه ملی در مورد امپریالیسم که آن را به غلط «جامعه جهانی» جا می زنند، از موضع این درک و تبیین واقعبینانه مارکسیستی مبارزه صورت گیرد.

– تأکید مجدد علمی و واقعبینانه در پرتو فاکت ها و حقایق زنده و ملموس بر همسرستی نوعی و پیوند تاریخی امپریالیسم و ارتجاع در کشور ما. رد لاطائلات انقیاد طلبانه و تسلیم طلبانه از قبیل: "عمده بودن تضاد با فئودالیسم" و "عمده بودن و مسئله روز خواندن دموکراسی" (شعار اشغالگران) به جای **آزادی ملی** در کشور اسیر و در بند ما در روشنائی این تأکید مجدد و نمایاندن بطلان پایه های تئوریک انقیاد ملی در افغانستان امروز.

– تأکید بر اصالت و جوهر کار دموکراتیک به مفهوم « بسیج، تهییج و تنظیم همه نیروهای ضد امپریالیسم و فئودالیسم ». این چارچوبیست که نیرو های ملی، دموکرات و چپ انقلابی در پیوند تنگاتنگ با مردم و خواسته های شان و در شرایط جاری با **خواست عمده و مسئله روز** کشور به خون خفته ما یعنی **آزادی ملی** در قالب آن می توانند بسیج شوند و شعار **آزادی ملی، دموکراسی، عدالت و ترقی فراگیر اجتماعی** را بلند کنند.

اما در گروه ها و سازمان هایی که مشتی بوروکرات مستبد، تسلیم طلب و فاقد معنویت و اصولیت انقلابی در پناه برج و باروی اشغالگران و دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی و سرکوبگر اداره مستعمراتی، سازمان ها را به گروگان گرفته و هر انتقاد، رهجوئی و فریاد اعتراض را با توطئه، تهدید و ارباب، با نفی و تکذیب و حذف منتقدان و مخالفان اصولی پاسخ گفته و رابطه شان با اعضاء "رابطه رئیس با مرئوس" باشد و جامعیت سازمانی در وجود سانترالیسم دموکراتیک و انتقاد پذیری جایش را به هرج و مرج، ترور و خفقان و در مورد گروه های معینی به تابعیت برده وار از «اریاب» و یا «دیکتاتور» خالی کرده باشد، و انجام مؤفقانه وظائف فوق الذکر به وسیله خط اصولی در آن چوکات عملی نباشد، در این حالت انقلابیون ناگزیر هستند بابت عملی کردن آن وظائف انقلابی، چوکات و گزینه های بهتر و مؤثر تری را انتخاب کنند.

– کار برای پیوند زدن نیرو های اصولی و مومن به انقلاب از تمام سازمان هایی که بخش هایی از آن ها – به ویژه در رهبری – به تسلیم طلبی و ایدئولوژی زدائی درغلطیده، مقامات سازمانی را غصب کرده و سازمان ها را به گروگان گرفته اند، از اهم وظائف نیرو های وفادار به انقلاب و آرمان پرولتاریا است. این تلاش از هم اکنون و با دوری گزینی از تعصبات رایج باید آغاز شود. چه همه می دانیم که تسلیم طلبان این سازمان ها بدون هیچ مشکلی در کنار هم قرار می گیرند. فقط در پیوند خوردن نیرو های انقلابی است که آن ها به انواع بهانه ها و مشکل تراشی ها و حتی توطئه دست می زنند، تا از حالت موجود بهره بگیرند. وقتی عناصر بد این سازمان ها می توانند متحد شوند، پس چرا عناصر خوب آن از وحدت انقلابی شان و مبارزه مشترک علیه تسلیم طلبان به خود هراس راه بدهند. وحدت عناصر اصولی کلیه سازمان های انقلابی در یک اتحاد، جبهه مشترک و یا سازمان واحد نه تنها

ضربهٔ تباه کنی بر تسلیم طلبان است، بلکه ضربهٔ محکمی است بر پیکر امپریالیسم و ارتجاع، که آن را باید در دستور روز قرار داد.

ب: مبارزه علیه تسلیم طلبی ملی در روابط بیرونی یک سازمان انقلابی:

به پاسخ ضرورت مبارزاتی این مقطع تاریخ کشور ما، "طرح یک سیاست متکامل که تمام جوانب نیازمندی جنبش را پاسخ گوید، در پرتو منافع والای ملی از واقعیت های ملی و بین المللی حرکت نماید، در مقابل استعمار و ایادی رنگارنگ آن دارای موضع تهاجمی و سازش ناپذیر باشد و جوانب آن در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار داشته باشد، ضرورت تأخیر ناپذیر است. این طرح باید اتکاء به خود و اتکاء به مردم را متحقق ساخته، تناقضات تاریخی - سیاسی موجود را به نفع وحدت و ترقی حل کند و بدین صورت وبای تفرقه جوئی محلی، قومی و سیاسی را محاصره کرده و با تبارز جوانب اجتماعی و انسانی جنبش ضرورت وجودی خود را تثبیت و راه را برای یک بسیج علمی، دوامدار و دائم التجدد باز کند. بدین صورت است که محیط زیستی مناسب برای ستیزهٔ ضد استعماری به وجود می آید و سازمان پیشتاز می تواند در این گونه محیط، آفاق تازه ای از ستیزه و مبارزه را برای آزادی انسان استعمار شده باز کند". پایان.

احمد برومند

کابل - افغانستان

ششم دلو ۱۳۹۰ شمسی برابر با بیست و ششم جنوری ۲۰۱۲ میلادی